

در انتظار يك معجزه اقتصادی

اینك ، نیمه دوم سال ۱۳۶۱ ، زمان کوتاهی پیش از " سالگرد انقلاب اسلامی " ، بیش از هر موقع دیگر یأس های تلخ را به مخاطراتی هولناك تبدیل کرده است . به نظر نمی رسد که دست اندر کاری باقی مانده باشد که به فراخور عقلش به نابه سامانی ، تلاشی ، و عقب ماندگی پی نبوده باشد . بی تردید آن ها همگی با تأخیر ، و اکثریت شان در سطح ، سیلاب را دیده اند . برخی را امید های واهی به امداد هائی از جهان ناشناخته دلخوش می داشت و برخی دیگر را تدبیر و درایت شخصی شان ، که خود آن را هرگز نیازموده بودند . همه اما به نیروئی مرموز دل خوش داشتند که لابد " انقلاب " به بازوانشان ، به خیل طرفدارانشان و به مغزشان تزریق خواهد کرد . نیروئی که کار امکانات مادی و زیر ساخت های اقتصادی و طرح های عمرانی و کارگماری بار آوری نیروی کار را خواهد کرد . امید آن بود که در سایه صبر انقلابی ، ایثار ، شهادت طلبی ، بی اعتنائی به خواست های حقیر مادی و بالاخره خداجوئی ناب ، همه چیز به سیاق گذشته های خیلی خوب دور بر وفق مراد بگذرد . نخست آن همدلانی که می خواستند به نوعی نظم متناسب با واقعیت جهان سرمایه امروز به آن سان که خود می پسندیدند برقرار کنند ، آماج قرار گرفتند . سپس غضب تعصب آمیز و خونین ، همه آن چیزی را فراگرفت که می خواست خواب آسمانی امیدواران را بر هم زند . این را هم می دانیم که برخی شان زیرکانه خود را به خواب می زدند ، نه آن که در خواب باشند . امید صادقانه بود یا کاذب ، سیلاب اقتصاد که روزی به " جناب خر " تعلق داشت اینك همه را متوحش کرده است . وضع به شدت خراب است . این را مقامات مسئول ، آن ها که به نوعی رو در روی جریان ها قرار گرفته اند ، همان ها که وحشت را باور کرده اند ، حتما به گوش ولی نعمت شان خوانده اند . عکس العمل های همگانی ، ضمن آن که از خامی و گیج سری سخن می گویند ، از زمزمه " خرابی اوضاع " در میان مقامات حکایت دارند .

این مقاله را جای آن نیست که پیش بینی کند چنین اوضاع اقتصادی به کدام وضع سیاسی منتج خواهد شد . ما تنها به شکافتن پرده هائی که واقعیت های مهیب اقتصادی را استتار کرده بودند - کاری که چندان دشوار نیست - دست زده ایم . نیسبزه این سؤال پرداخته ایم که آیا جهت گیری موجود راه درمان را در پیش دارد یا به قعر دره های هولناك تری می رود . این است آن چه عیان است : لهیب تورم لحظه ئی از آزار توده های محروم دست بر نمی دارد . سطح فعالیت های کلی اقتصادی به طور روزافزونی نزول می کند . افزایش های موقتی تحت تأثیر گشایش های زود گذر و کار سازی های بسی آینده و مسکن های زیان بخش ، عمر کوتاهی دارند . بودجه دولت زیر سنگینی قرض های تورم آفرین چنان خمیده است که گوئی ورشکسته به تقصیر است . واردات مشتمل بر واردات از جهان امپریالیستی - البته عمدتاً از شرکای غیر آمریکائی و یا از اقمار شیطان بزرگ - نسبت به درآمدهای ارزی و نسبت به درآمدهای ملی به حدی بالاست که حاصل آن جز يك وابستگی ناب از نوع " نه شرقی ، نه غربی " نیست . بی کاری گسترده تر شده و سطح درآمد واقعی توده های زحمت کش به ویژه کارگران لحظه به لحظه

سقوط می‌کند (۱). در این میان، هیچ نشانی از ایجاد دگرگونی یا حتی اتخاذ سیاست هسل و برنامه‌هایی که امیدی واقع‌نگرانه به بهبود اوضاع در آینده برانگیزاند در کار نیست. اوضاع نابه‌هنجار به‌طور خودهم‌افزایی رشد می‌کند. اقدامات برای رهایی گریسبان دولت از جنگال گرفتاری‌های کمیسیون نشسته در هر گذر، نتیجه‌اش خراب‌کردن اوضاع و گرفتارآمدن بیش‌تر بر سرگذر بعدی است. توده‌ها بازندگان اصلی هستند. جامعه واپس می‌ماند و شرایط وابستگی تقویت می‌شود. این‌ها به کنار، برای نجات دولت باید چاره‌ئی اندیشید: حال که همه جا بخت خود را آزموده ایم، در انتظار معجزه‌ئی باید بود. شاید که دستی پنهان از گوشه‌ئی به درآید، بر "سینه نامحرم" زند و به ما دهد آن چه را باید.

۱. وضع عمومی حساب‌های ملی

بررسی چند شاخص عمده در حساب‌های ملی ایران نشان می‌دهد که اقتصاد زیر تأثیر دوا نیروی کشش بی‌توقف، که در خلاف جهت یکدیگر به کار افتاده‌اند، گسستگی و درهم‌پاشی سریعی را تجربه می‌کند. این دوا نیروی یکی رکود است در مفهوم عام بی‌کاری و سقوط سطح و ظرفیت تولید در بیش‌ترین بخش‌های عمده اقتصاد، و دیگری تورم سرکش که هر دم اندوخته‌های ثروت و سرمایه را برگستره‌اندوه زار محرومیت جلوه‌ئی تازه می‌بخشد.

اوج رونق فعالیت‌های اقتصادی ایران به سال ۱۳۵۶ مربوط می‌شود. در همان سال هم عوامل رکودزا سر برون آورده، به سرعت رکودی فراگیر را به صحنه کشانیدند. در سال ۱۳۵۳ - که ما آن را سال پایه فرض می‌کنیم - درآمد ملی ایران معادل ۲۸۱۴/۹ میلیارد ریال بود (مأخذ: بانک مرکزی ایران، ترازنامه و گزارش سالانه، ۱۳۵۳). درآمد ملی سال ۱۳۵۶ با احتساب قیمت‌های سال پایه به رقمی معادل ۳۶۴۰/۸ میلیارد ریال رسید. به عبارت دیگر، به قیمت‌های ثابت - یعنی بدون در نظر گرفتن افزایش ناشی از افزایش قیمت‌ها - درآمد ملی به‌طور متوسط سالانه معادل ۹ درصد رشد داشته است. به هر حال در سال ۱۳۵۷ درآمد ملی به قیمت‌های ثابت به سطح ۳۰۵۶/۲ میلیارد ریال سقوط کرد. در سال ۱۳۵۷ این رقم با افزایش اندکی به میزان ۳۱۶۴/۴ میلیارد ریال بالغ شد که به هر حال از سطح درآمد ملی سال ۱۳۵۵ کماکان کم‌تر بود (مأخذ: ایران در آئینه آمار، مرکز آمار ایران، ۱۳۶۰). افزایش نسبی مزبور را می‌توان ناشی از اعاده خوش‌بینی و جنب و جوش‌های پراکنده درون اقتصاد و در میان سرمایه‌داران باقی‌مانده و نیز افزایش درآمد‌های نفتی نسبت به سال قبل، در دوره دولت موقت، دانست.

بنا بر ین گزارش اقتصادی، در سال ۱۳۵۹، درآمد ملی تنها ۷٪ به قیمت‌های جاری (یعنی با احتساب افزایش قیمت‌ها) رشد داشته است (مأخذ: تحولات اقتصادی کشور در دوران پس از انقلاب اسلامی، سمینار بررسی مسائل صنایع کشور، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، شهریور ۱۳۶۱). با توجه به تورم شدید سال ۱۳۵۹ - که بعد در باره آن صحبت خواهیم کرد - معلوم می‌شود که درآمد

۱- "... فشارهای تورمی در ایران مخصوصاً در ارتباط با کالاها و خدمات مصرفی مردم، تحت کنترل در نیامده و طبقه ثابت درآمد جامعه یعنی صاحبان پس‌اندازها، بازنشستگان و حقوق‌بگیران ((کارمندان و کارگران)) که در دوره ۶۰-۱۳۵۶ حدود ۷۰ درصد قدرت خرید خود را از دست داده‌اند، در صورت اجرای برنامه‌های مبارزه با تورم باید در انتظار سختی معیشت سیرت‌تری باشند و بالامکسر فروشندگان و توزیع‌کنندگان از درآمد و تمکن بیشتر تری برخوردار می‌شوند." (سمینار بررسی مسائل صنایع کشور، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، ۱۶-۱۳ شهریور ۱۳۶۱، تهیه‌شده توسط کارشناسان انجمن مدیران صنایع جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۷)

مجلسی این سال به قیمت‌های ثابت، و به عبارت دیگر، درآمد ملی واقعی نسبت به سال قبل از آن به شدت سقوط کرده است. این سقوط بنا به تخمین بانک مرکزی - مندرج در گزارش فوق - معادل $1/16$ درصد نسبت به سال قبل و جمعا معادل $6/33$ درصد نسبت به سال 1356 است. گزارش مزبور رشد درآمد ملی به قیمت جاری را برای سال 1360 چیزی در حدود 20% پیش‌بینی می‌کند. حتی اگر چنین فرضی را قبول کنیم، با توجه به این که شاخص‌های عمده فروشی از میزان $3/234$ در سال 1359 به $7/279$ در سال 1360 افزایش یافته است (مأخذ: تحولات اقتصادی کشور...)، امسال انتظار وقوع رشدی در درآمد ملی، واقعی نیست.

بررسی واقعیت‌های مربوط به نیمه اول سال 1361 نشان دهنده سقوط احتمالی مجدد درآمد ملی در این سال است. از یک طرف مقامات حکومتی، علی‌رغم ادعای رژیم عراق مبنی بر بستن راه‌های صدور نفت در خلیج فارس، ادعا می‌کنند که صادرات نفت به بیش از دو میلیون بشکه در روز رسیده است. علی‌رغم ارزان‌فروشی و شکستن قطعی قیمت‌های اوپک، می‌توان انتظار داشت که اگر این ادعا درست باشد - و در باقی‌مانده سال جاری ادامه یابد -، رژیم جمهوری اسلامی بتواند به درآمد‌های نفتی پیش‌بینی شده خود در بودجه سال 1361 - نزدیک به 1000 میلیارد ریال - دست یابد. در سال 1360 ، با آن که رقم پیش‌بینی شده در همین حدود بود، تنها 865 میلیارد ریال آن تحقق یافت (مأخذ قانون بودجه سال 1361 ، مجلس شورای اسلامی). به هر حال، در شرایط "مطلوب" است که درآمد‌های نفتی سال 1361 ، هم به خودی خود و هم از حیث تأثیر رونق بخش خود، موجب خواهند شد که درآمد ملی نسبت به سال 1360 افزایش یابد. اما این نتیجه تنها در صورتی که چنین درآمدی واقعا قابل حصول باشد و بخش اصلی آن هم به امر سرمایه‌گذاری داخلی اختصاص یابد، می‌تواند به دست آید. حال حتی اگر چنین درآمدی ممکن گردد، از هم اکنون چاه جنگ و هزینه خرید تسلیحات برای آن کننده شده است. لذا مشکل بتوان به اثرات رونق بخش آن بر درآمد ملی دل بست. تنها ثروت ملی صرف خرید اسلحه علیه "سپاه کفر" شده است و این در درآمد ملی "منعکس" خواهد شد.

از طرف دیگر، عوامل بازدارنده‌ی دست‌اندرکاران. پایین آمدن سطح سرمایه‌گذاری‌ها، پایین آوردن سطح اشتغال و درآمد‌های ایجاد شده، درآمد ملی را به مقیاسی بزرگ‌تر از خود، کاهش می‌دهد. این کاهش، در دوره بعد، پس‌اندازها و سرمایه‌گذاری‌ها را کاهش داده و مجدداً به افت درآمد ملی خواهد انجامید. خروج از چنین دایره بسته‌ی جز با ایجاد تحول در ساخت و میزان سرمایه‌گذاری‌ها و توزیع درآمد نامیسراس است. بنا به این تحول، تشکیل سرمایه در جارجوب یک نظام برنامه‌ریزی که در کل، تدارک جامعه‌ی فاقد بهره‌کشی را می‌بیند، انجام می‌شود و معیار سوددهی "بازاری" جای خود را به مطلوبیت اجتماعی می‌دهد. مقامات رژیم، اما، معتقدند همه چیز مقدور است، اگر که دشمن در همه اشکال آن، از نفس بیفتد.

پیش‌بینی رقی معادل 950 میلیارد ریال سرمایه‌گذاری‌های ثابت دولتی در سال 1360 ، به میزان واقعی 600 میلیارد ریال سقوط کرده و به جای آن هزینه‌های جنگی به حد تقریبی 400 میلیارد ریال بالغ شدند. سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی در فعالیت‌های تولیدی کاهش یافته و سودهای جمع شده، لاجرم، راکد مانده و یا به سوی فعالیت‌های بازرگانی و احتکاری تورم‌زا روان شدند. به عنوان مثال، سرمایه‌گذاری بر اساس پروانه بهره‌برداری از واحدهای صنعتی جدید و یا توسعه واحد‌های قبلی که در ۹ ماهه اول سال 1359 برابر $6/19$ میلیارد ریال بود، به $6/7$ میلیارد ریال در ۹ ماهه اول سال 1360 سقوط کرد. سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ساختمان‌های جدید در مناطق شهری کشور در سال 1360 بیش از ۹ درصد نسبت به سال 1359 کاهش یافت. اظهارات گوناگون مقامات دست‌اندرکار - چنان که بعد خواهیم دید - نشان می‌دهد که فعالیت‌های دولتی خانه‌سازی نیز کندتر می‌شود. بازسازی مناطق جنگی، آن هم در حوزه محدودی از بخش‌ها و شهرک‌ها، البته آغاز شده است، لیکن هنوز کم‌تر از 5% فعالیت لازم را شامل می‌گردد. به طور کلی، تا آن جا که

سرمایه گذاری‌های بخش خصوصی مورد نظر هستند، تورم بالا بردن سهم مصرف به زیان پیرانده‌ها، فرار پیرانده‌ها از بانک‌ها به علت نا مشخص و ناگافی بودن نرخ بهره، فقدان امنیت لازم و عدم اطمینان به "محبوس" نشدن آن، سودآوری معاملات غیرتولیدی به دلیل پیش‌بینی افزایش قیمت‌ها و تمرکز صنایع و امکان استفاده از مواد اولیه محدود توسط وابستگان رژیم و از این قبیل، عواملی هستند که سرمایه‌گذاری‌های تولیدی را کاهش می‌دهند.

تا این لحظه هیچ نشانه‌ی دال بر این که عوامل بازدارنده فوق در سال ۱۳۶۱ رفع شده باشند، به چشم نمی‌خورد. نارسائی‌ها به صورت مزمن درآمده‌اند و ریشه در ساختار اقتصادی جامعه دارند. به نظر نمی‌رسد تمهیداتی نظیر ایجاد فضای قابل اطمینان برای سرمایه‌داران از سوی دولت، آن‌جا که به طور واقعی امکان دستیابی به نرخ اضافه ارزش‌گذاری را فراهم نمی‌آورند - و البته نه این که نخواهند فراهم بیاورند - بتواند دامنه رکود را از گستردگی بازدارد.

صنایع دولتی ضرر می‌دهند، این ضرر فقط ناشی از افزایش سرسام‌آور هزینه تولید نیست. پایین آمدن بارآوری در همه رشته‌ها و پایین آمدن قدرت خرید در مقابل قیمت‌های سرسام‌آور کالاها نیز از حمله عوامل اصلی ضرردهی هستند. مدت‌هاست زمره‌های انتقال صنایع ملی شده به بخش خصوصی به گوش می‌رسند. خجالتی ندارد، مسئولان وظیفه مند همیشه ابزارهای توجیه را درآستین دارند. آن‌ها سالیان درازی به تمرین کار حیاتی، یعنی دوختن کلاه شرعی، مشغول بوده‌اند. مجریان هم دلشان به قدرتی گرم است. قدرت است که آنان را به عبث، از حاره جوشی از راه انتقاد عمومی بی‌نیاز ساخته است. آن‌ها چنین حکم می‌کنند: بگذارید بسار دولت خد متگزار را کم کنیم، صنایع سربار و مزاحم را رد کنیم، این دولت و این مجلس و این... در مقابل مستضعفان جهان مسئول‌اند. اما مشکل این‌جاست که صاحبان سرمایه هم به نوبه خود طالب تعلق واحدهای سودآورند و نه زیان‌رسان. وزیر صنایع می‌گوید:

"... اما آن کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند، دنبال صنایع ضررده نیستند، بل که دنبال صنایع سودده هستند..."

(کیهان، ۲۵ آبان ۱۳۶۱)

صاحبان صنایع موجود از محدودیت بازار و فقدان قوه خرید در رنج‌اند. این که رئیس سازمان برنامه و بودجه این گفتار خمینی را که "صنایع کوچک را باید گسترش دهید که این خود زمینه ساز صنایع پیچیده تر است" رهنمود اصلی سیاست خود قرار می‌دهد (همان جا)، بی‌حکمت نیست. صنایع پیچیده در شرایطی این چنین رکودآمیز، فرصت عرض اندام ندارند. از سوی دیگر، صاحبان صنایع وابسته به رژیم اسلامی نیز در رده صاحبان صنایع کوچک و متوسط هستند. صنایع اصلی تر ملی شده و بسته ورشکستگی دچارآمده‌اند. شبکه سرمایه جهانی برای به راه انداختن آن‌ها - آن‌هم بی کمک آمریکای جهان‌خوار - غیر از پیش‌شرط‌های متعدد، نیاز به بازاری مستحکم دارد. صنایع کوچک و متوسط باید آن قدر حمایت شوند تا مشتریان قابل اعتمادی گردند. توسعه صنعت قرار است از رده‌های میانی شروع شود. این هم نیاز به یاری حکومت برای ایجاد شرایطی دارد که هزینه تولید را پایین بیاورد و هم نیاز به بازاری قدرتمند. حکومت، اما، در اوضاع فعلی توان انجام این وظیفه را در خود نمی‌بیند. بودجه سرمایه‌گذاری‌های ثابت در سال ۱۳۶۱ نسبت به سال ۱۳۶۰ - که خود از سطح پیش‌بینی شده نزدیک به ۳۵٪ کاستی داشت - باز هم کم تر است. تغییر از ۹۵۵ میلیارد ریال به ۸۳۷ میلیارد ریال. وام‌های صنعتی به شدت افت کرده‌اند: از ۶۲ میلیارد ریال در ۱۳۵۶ به ۸/۳ میلیارد ریال در ۹ ماهه اول سال ۱۳۶۰. این وام‌ها تنها حیطه محدود صنایع کوچک مصرفی را، آن هم از طریق زد و بند‌های صنعتی وابسته، زیر پوشش خود قرار داده‌اند. سهم سرمایه‌گذاری‌های عمرانی بخش کشاورزی کاهش یافته و سهم وام‌های اعطائی افزایش پیدا کرده است. اما این اقدام به فرورفتن آب در حاله مانند شد و نه به سیراب کردن مزرعه.

کشاورزی به طور قطع و یقین از هیچ تحول مناسبی برای جاکن شدن از رکود مزمنی که سال ها با آن روبه رو بوده است برخوردار نیست. ((۰۰۰)) *

۲. تولیدات صنعتی و کشاورزی

سقوط سطح تولید در صنایع تقریباً عمومی است و در رابطه با تولید کارگاه های بزرگ صنعتی کشور روشن است که به جز تولید منسوجات و پوشاک و چرم و نیز تولید گروه محصولات معدنی غیرفلزی (غیر از نفت و زغال سنگ) شاخص تولید در تمام رشته ها و نیز شاخص کل در سال های ۶۰ - ۱۳۵۸ نسبت به سال ۱۳۵۵ سقوط کرده است. بهبود مربوط به سال ۱۳۶۰ - بر اساس مأخذ " تحولات اقتصادی کشور ۰۰ - را می توان تا حدی از ناگافی بودن دوره بررسی آماری دانست که سه ماهه آخر سال را، که معمولاً شاخص تولید در بسیاری از رشته ها در ایران افت می کند، محسوب نداشته است. شاخص تولید فلزات اساسی و نیز تولید ماشین آلات، محصولات و وسائل فلزی در سال ۱۳۵۶ به ترتیب از ۱۷۵/۶ و ۱۴۳/۲ به ۱۳۶/۲ و ۶۷ در سال ۱۳۶۰ سقوط کرده است. در سال ۱۳۵۹، کارخانه های ملی شده - مشتمل بر حدود ۶۰۰ واحد که عموماً صنایع اصلی کشور به حساب می آیند - معادل ۶ میلیارد تومان ضرر داده اند. گفته می شود که این ضرر در سال ۱۳۶۰ به ۳/۳ میلیارد تومان کاهش یافته است. بگذریم که گوینده - یعنی رئیس کمیسیون صنایع مجلس شورای اسلامی - در همان جا علت العلل ضرر را ناشی از وجود بهره بانکی دانسته و فرموده اند از ۳/۳ میلیارد تومان ضرر فوق، ۳/۴ میلیارد آن پرداخت بهره به سیستم بانکی می باشد (کیهان، همان تاریخ). بهره اگر قرار است که همان رسا و حرام باشد، این نتایج محیرالعقول را هم به بار می آورد. به هر حال انکار نمی توان کرد که کاهش میزان ضرر، اگر هم واقعیت داشته باشد، حتماً بنا به آن چه در فوق به آن اشاره شد، نه ناشی از افزایش بارآوری، که بیش تر در گروی کنترل دست مزد و افزایش انحصاری قیمت کالاهای تولید شده است. ((۰۰۰))

((۰۰۰)) همان طوری که یادآور شدیم، با این که پرداخت های عمرانی دولت جهت توسعه کشاورزی و منابع طبیعی و آب از حدود ۸۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به حدود ۵۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۰ کاهش یافت، بانک توسعه کشاورزی وام های خود را به سرعت افزایش بخشید: از ۴۲/۱ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ به ۱۴۸/۴ میلیارد در سال ۱۳۶۰. این وام ها بیش تر دهقانان مرفه و ندرتاً نیمه مرفه را زیر پوشش قرار می دهند. فشار روزافزون مقامات از طریق کمیته ها و مراجع انتظامی برای بازپس گرفتن وام های گذشته، نشان می دهد که رژیم این تجربه را آموخته است که وام را باید به کسانی داد که قدرت بازپرداخت داشته باشند و هم امکانات لازم برای استفاده سودآور از آن ها را. افراد ذی نفوذ روستاها نیز از این رهگذری نصیب نموده اند. آن ها برای جلب حمایت و ایجاد رضایت لازم در میان روستائیان نیز اقدامات مقتضی بر سر وام ها به عمل می آورند. سیاست وام دهی به جز آن که در خدمت هدف های فوق قرار گرفته باشد، بی برنامه گی و بی میلی رژیم را برای حل اساسی و ریشه ثی مسائل برسرلا می کند. سیاست وام ها بدون تعیین چارچوب هدف مند و حرکت در جهت تحول بنیادین، در سال ۱۳۶۱ نیز ادامه یافته است.

قابل ذکر است که دولت مقادیری نیز از منابع مادی خود را در جهت توسعه راه ها، احداث پل ها، حمام ها، مدارس، و گسترش شبکه برقی رسانی به روستاها اختصاص داده و به نتایج به دست آمده خود فخر بسیاری نیز می کند. آن چه در این زمینه ها از طریق جهاد سازندگی انجام شده است

* در متنی که به دست ما رسیده است، به علت دشواری های تکنیکی، برخی از جمله ها ناخوانايند که ما آن ها را با ((۰۰۰)) مشخص کرده ایم. امیدواریم در چاپ های آینده این کم بود را مرتفع سازیم. هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

اولا هرگز برای ایجاد حداقل شرایط ارتقای لازم سطح زندگی روستائیان کافی نیست. ثانیا هم انتظارات و نیازها و هم وعده های رژیم چیزی به مراتب بیش از این را ضروری می ساخته است. آن چه را که انجام می شود بسیار از روستائیان کشور به عنوان يك روند حداقل اقدامات عمرانی می بینند. وانگهی، بسیاری از اقدامات انجام شده حاصل اعمال نفوذ عناصر وابسته به رژیم و در خدمت منافع آنهاست و نه بر اساس تشخیص صحیح نیازها و با مشاورت و مشارکت شوراهای روستائی. آن جا که شکاف عظیم طبقاتی و بی عدالتی و استثمار، در روستاها، شانه به شانه، چهل و عقب ماندگی حضور دارد، نه بسیج توده های دهقانی برای بهبود شرایط زیست خودشان میسر است و نه اقداماتی از این دست که انجام شده اند، جز تأثیراتی "نیکو" اما سطحی بر زندگی مستمندان به بار می آورد تا آنان را به شاگوییان حکام جدید مبدل کند.

تمامی نتایج سیاست های کشاورزی رژیم، که عمدتا با افزایش بالنسبه شدید در بذر و کود تقسیم شده و در تعداد ماشین آلات کشاورزی در اختیار قرار داده شده مشخص می شوند، دیگر نسبت به سطح تولید، رضایت بخش نیست. تولید بسیاری از محصولات مانند پنبه، دانه های روغنی، جفندر قد و غیره کاهش یافته است. افزایش محصولاتی مانند گندم، جو و برنج نیز متناسب با افزایش سطح زیر کشت نیست و لذا حکایت از بالا رفتن نرخ بارآوری نمی کند. سطح زیر کشت این محصولات در سال ۱۳۶۰ طبق برآورد وزارت کشاورزی در حدود ۱۶ درصد افزایش یافته است. با توجه به افزایش ماشین آلات و بذر و کود قاعدتا افزایشی به مراتب بیش از ۱۶ درصد در میزان این محصولات انتظار می رفت. واقعیت خلاف این امر را نشان داده است. این واقعیت را قبل از هر چیزی می باید به نظام نادرست کشاورزی ایران که توزیع غیرعادلانه امکانات را موجب می گردد، منتسب کرد.

۳. تورم

افزایش شدید و مستمر قیمت ها تحت تأثیر عوامل عرضه کل و تقاضای کل پدید آمده است. موقعیت و سیاست اقتصادی دولت، عمل کرد هر دو عامل فوق را تشدید می کند. لیکن علت واقعی تورم، چنان که خواهیم دید، نارسائی های مزمن اقتصاد است.

در قسمت های قبلی نشان دادیم که چه گونه سطح کل تولید یا به طور مطلق نسبت به گذشته افت کرده و یا حداقل هنوز با آن تعدادی که بتواند جوابگوی نیازمندی عادی جامعه باشد، فاصله زیادی دارد. از نقطه نظر تقاضا، هم فشار مهاجرت از روستاها به شهرها و هم فشار افزایش طبیعی جمعیت (به تعداد نزدیک به ۳/۳ میلیون نفر در ۳ سال گذشته)، میزان نیازها را بالقوه افزایش داده است. نکته اصلی، اما، در این جاست که به علت افزایش کسر بودجه و اتخاذ سیاست بسط اعتبارات و افزایش عرضه بی رویه پول و توزیع غیرعادلانه درآمدهای پولی ناشی از آن در جامعه، تقاضاهای مؤثر برای بخشی از کالاها بالا رفته و افزایش قیمت ناشی از آن به کل اقتصاد سرایت کرده است. يك چنین عمل کردی البته باعث محرومیت باز هم بیش تر زحمت کشان جامعه می شود. به علت وجود چنین سیاست اعتباری و اتخاذ شیوه کسر بودجه مداوم است که علیرغم افت تولید و پایین آمدن سطح اشتغال، تورم ادامه می یابد. از طرف دیگر، هم تعهدات دولت در برابر هزینه های گوناگون و هم ترس از رکود باز هم بیش تر، باعث می شوند که سیاست مزبور کماکان ادامه یابد. با آن که واردات کل و به خصوص واردات کالاهای مصرفی از حیث ارزش دائما افزایش می یابد و بخش قابل توجهی از منابع ارزی کشور را می بلعد، با این حال از حیث میزان عرضه کالا ناکافی بوده و رژیم قادر نیست که با بالا بردن عرضه کل، موجبات مهار قیمت ها را فراهم آورد. در نتیجه، و صافا، تورم حباب سرمایه داری (لااقل) مانند گذشته هم چنان به کشور ما سرازیر می شود.

شك نیست که عامل جنگ و بلعیده شدن ذخایر ارزی و منابع مالی دولت، شرایط تولید را سخت تر کرده و منابع را به سمت فعالیت های مورد نیاز جبهه ها سوق داده است. هم چنین از نقطه نظر تقاضا فشارها نیز تحت تأثیر این عامل افزایش پیدا می کند. لیکن، حتی در غیاب شرایط جنگی نیز ایران می توانست شاهد نرخ رشد تورمی بسیار بالائی باشد. مسئله را می شکافیم: جمع بدهی دولت به بانک مرکزی از مبلغ ۶۶۰/۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷، به طور تخمینی، حداقل به ۳۲۳۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۰ افزایش یافته است. با توجه به فشار کمر بودجه در سال ۱۳۶۱، این رقم کماکان افزایش خواهد یافت. اگر کشورهای سرمایه داری پیش رفته غربی سیاست بد هکار کردن دولت را برای ایجاد قدرت خرید کاذب و، از آن جا، ایجاد رونق اقتصادی به کار می برند — و البته از عواقب خطیر آن نیز بی آسیب نمانده اند — مهم ترین هدف حکومت جمهوری اسلامی از اتخاذ این سیاست، تأمین هزینه های مربوط به پابرجائی رژیم اسلامی و تداوم جنگ "سپاهیان اسلام" بوده است. اتخاذ چنین روشی به هر حال ضمن آن که افزایش بسیار اندک و یا ناچیز در تولید کالاهای ضروری را موجب می شود، و ضمن آن که کمک چندانی به توسعه زیر ساخت های اقتصادی نمی کند، پول در گردش را نسبت به کالاهای موجود فزونی بخشیده و نتیجتاً به تورم دامن می زند. حتی در شرایطی که این سیاست فرضاً به رونق فعالیت های تولیدی می انجامید، ولی پس از حد معینی، سقف رونق پدید آمده، حجم سنگین بدهی های دولت به عامل بحران مبدل می گردید.

برخی کوشش های تبلیغی بر آن اند که تورم ایران را صرفاً به عامل بازرگانی خارجی مرتبط کنند. واقعیت خلاف این است. انتقال تورم از خارج البته نرخ آن را افزایش داده است، اما ریشه و منشأ آن را به دست نمی دهد. اگر بگوئیم عمل کوب عمومی سرمایه جهانی نارسائی های مزمن اقتصاد ایران را موجب شده است، البته با گفتن خیلی ساده، این امر که "تورم، ناشی از تورم خارجی است"، تفاوت بسیار دارد. شاخص کالاهای وارداتی از ۱۲۴/۱ در سال ۱۳۵۶ به ۲۳۲ در سال ۱۳۶۰ افزایش یافته است. شاخص کالاهای تولید و مصرف شده در کشور در این سال ها از ۱۴۲/۳ به ۳۰۳/۶ افزایش یافته. نرخ رشد دومی (کالاهای مصرفی) به مراتب بالاتر از اولی است. تنها یکی از مجراهای انتقال بحران از خارج به داخل، مجرای واردات است. مجرای اصلی، ساخت وابسته، یک اقتصاد است که به خودی خود بحران زاست و جز با درهم کوبیدن مناسبات بهره کشانه و گسستن از شبکه سرمایه جهانی معدود نمایی شود.

۴. اشتغال و دست مزد

سقوط دائمی سطح کل سرمایه گذاری ها و افت فعالیت های تولیدی در دو سال اخیر به خسیل بی کاران ایران افزوده است. در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ که فرار سرمایه ها آغاز شد، نرخ بی کاری افزایش یافت. از قبل و مشخصاً از نیمه دوم سال ۱۳۵۶ سطح اشتغال پایین آمده بود. بالاترین میزان بی کاری در بخش کارهای ساختمانی بروز کرد. در سال ۱۳۵۸ علی رغم اعاده نسبی رونق در این زمینه، رقم بی کاری آشکار به بیش از ۲/۵ میلیون نفر تخمین زده می شد. این رقم با توجه به درجه افت سرمایه گذاری ها در سال ۱۳۵۹ به ۴ میلیون نفر بالغ گردید.

میزان مهاجرت که در سال های آخر حکومت شاه به ۵۰۰ هزار نفر در سال بالغ می شد، در سال های بعد به ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر افزایش یافت. قبلاً لازم به یاد آوری است که سرمایه گذاری های ساختمانی بخش خصوصی در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ تقریباً بالا رفت. هم چنین، علی رغم کاهش مربوط به سال ۱۳۶۰، میزان آن از حد سال ۱۳۵۶ کم تر نگردیده، لیکن به علت پایین آمدن سرمایه گذاری های دولتی در این رشته، و نیز به دلیل فراوانی بیش از حد عرضه نیروی کار شامل خیل کثیر

مهاجران افغانی، سطح اشتغال کارگران ساختمانی و به طور کلی کارگران غیر ماهر سقوط فاحشی یافت. به دنبال آن، دست‌مزدهای واقعی به طور قطعی و در بعضی موارد دست‌مزدهای پولی نیز پایین آمدند. قوانین مربوط به حداقل دست‌مزد عملاً به علت فشار شدید رقابت در بخش ساختمانی ملغی گردید.

با بررسی شاخص دست‌مزدها در صنایع بزرگ، که از بالاترین تشکیلات کارگری در ایران برخوردار بوده و به علت داشتن مهارت شغلی در مقابل رقابت نیز تا حدودی مصون است، می‌توان در مورد انبوه کارگران غیرماهر نیز نتیجه لازم را اخذ کرد. بنا بر گزارش اقتصادی و ترازنامه بانک مرکزی، در سال‌های مختلف شاخص مزد و حقوق و مزایای سرانه کارکنان در کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور از ۲۰۹/۸ در سال ۱۳۵۶ به ۴۴۷ در سال ۱۳۶۰ افزایش یافته است. در همین دوره، متوسط سالانه شاخص‌های عمده فروشی کالاهای تولید و مصرف شده در کشور، همان طور که قبلاً هم گفتیم، از ۱۴۲/۲ به ۳۰۳/۶ افزایش یافته است. در مورد نخست (افزایش دست‌مزدها)، افزایش ۲/۱۳ برابر و در مورد دوم (افزایش متوسط شاخص‌های عمده فروشی) نیز کمی بیش از ۲/۱۳ می‌باشد. حال اگر به جای شاخص کل کالاهای تولیدی و مصرفی، که حاوی اقلامی هستند که کارگران مگر خواب مصرف آن را ببینند، شاخص بهای کالاهای خوراکی، یعنی عمده‌ترین رقم مصرف آنان را در نظر بگیریم، با رقم ۱۳۹/۸ (در سال ۱۳۵۶) و ۳۴۴ (در سال ۱۳۶۰) روبه‌رو خواهیم بود. در این حالت افزایش شاخص‌های کالاهای خوراکی معادل ۲/۴۶ برابر خواهد بود، و خیلی واضح می‌بینیم که دست‌مزدهای واقعی در این رشته‌ها پایین آمده است. حال عوامل بی‌کاری گسترده و فقدان تشکیلات و اتحادیه‌های کارگری و حتی همان انجمن‌ها و شوراهای اسلامی که‌ائی و غیره را در مورد کارگران غیرماهری که در میادین شهر به انتظار حلول قامت مبارك يك صاحب‌کار وقت می‌گذرانند، در نظر بگیریم. این سؤال مطرح می‌شود که آیا سطح زندگی اینان از بس بدتر نشده است؟

از آن‌جا که ارتباط متقابلی میان دست‌مزد کارگران ساختمانی و دست‌مزد کارگران کشاورزی وجود دارد، می‌توان نتیجه‌گیری مبتنی بر سقوط سطح زندگی را در مورد کارگران کشاورزی نیز تعمیم داد. وقتی در شهر بی‌کاری فراوان است، سطح دست‌مزد موجود از آن‌جا که هست برای مهاجر تصمیم‌گیرنده کم‌تر می‌شود، چرا که مضافاً پیه بی‌کاری را هم باید به تن بمالد. در این صورت کارگر کشاورزی باید به کم‌تر در زادگاه کوچک خود بسازد. در دوره رونق وضع فرق می‌کند و دست‌مزدهای کشاورزی هم بالا می‌روند. در این دوره جاذبه شهر بیش‌تر است. وقتی رونق به بخش کشاورزی هم سرایت کند، ایمن روستاست که بر دست‌مزد شهری مسلط می‌شود. این حالت اخیر برای کارگران غیرماهر ایران فعلاً خواب و خیال است. با این همه، رکود کشاورزی آن‌چنان است که علی‌رغم تمام آن‌چه در فوق گفته شد، مهاجرت سالیانه فزونی می‌گیرد. وقتی وام‌های کشاورزی زیاد می‌شوند و یا قرار است که محصولی فزونی یابد معمولاً نیروی کار کارکنان خانوادگی بدون مزد و افزایش شدت کاری کاران پنهان و خوش‌نشینان کم‌مزد است که با کارگران کشاورزی به رقابت بر می‌خیزد. مهاجرین افغانی که از یافتن کار ساختمانی در شهرها ناامید شده‌اند، معمولاً به روستاهای نه‌چندان دوردست برای انجام کارهای مختلف کشاورزی گسیل می‌شوند. این هم عرضه فراوان‌تر به زیان دست‌مزدهای روستائی.

۵- وضع بودجه

آسیب‌دیده‌ترین بخش اقتصاد ایران، بودجه دولت است. این آسیب‌خود را در چهارجنبه عمده نشان می‌دهد:

۱- کاهش دائمی سرمایه‌گذاری‌های ثابت برای طرح‌های عمرانی،

۲- افزایش هزینه های جنگی و هزینه های جاری ،

۳- افزایش بار مالیاتی ،

۴- افزایش متمرکز بودجه که به صورت يك بیماری مزمن درآمده است.

بروز چهار آسیب بودجه از دو تعهد اساسی دولت، یکی ادامه جنگ و دیگری تعهد هزینه های جاری به ویژه پرداخت به نهادها و وابستگان نظامی و شبه نظامی ناشی می شود. با توجه به محدودیت منابع درآمد، برای تأمین چنین هزینه هایی جز چهار روش باقی نمانده است :

۱- فشار روز افزون بار مالیاتی ،

۲- توسل به ارزان فروشی نفت برای تأمین درآمد ارزی از راه صدور آن ،

۳- استقراض از سیستم بانکی ،

۴- کاهش هزینه های سرمایه گذاری ثابت.

روش سوم که مهم ترین و سهل الوصول ترین منبع درآمد دولت به شمار می آید، به جای خود بیشترین افزایش را در نرخ تورم موجب شده است.

در سال ۱۳۶۰، بر اساس پیش بینی، کل پرداخت های بودجه معادل $3164/5$ میلیارد ریال در نظر گرفته شده بود که از آن مقدار، $702/3$ میلیارد ریال کسری به حساب می آمد و به نوبه خود $52/3$ میلیارد ریال آن از محل وام از بانک مرکزی ایران تأمین می شد (مأخذ: قانون بودجه سال ۱۳۶۱، مجلس شورای اسلامی). در عمل، کل پرداخت ها به علت تحقق نیافتن پیش بینی درآمدها به $2774/2$ میلیارد ریال کاهش یافت که از آن رقمی در حدود $1004/2$ میلیارد ریال کسری بودجه بود - در حدود 36% - و به نوبه خود مبلغ $779/1$ میلیارد ریال آن از محل استقراض از سیستم بانکی تأمین شد (مأخذ: تحولات اقتصادی کشور ۶۰). واضح است که چنین استقراضی به منزله گشایش اعتبار در کل اقتصاد بوده و به چیزی جز افزایش قدرت خرید صاحبان درآمد های بالا که امکان دست رسانی به درآمدهای ناشی از آن را دارند تعبیر نمی شود. در غیاب افزایش تولید واقعی، این سیاست گرچه در کوتاه مدت خزانه را از گرفتاری می رهاند، کوره تورم را هم به شدت می دمد. این تورم به نوبه خود بار هزینه های دولت را فزونی بخشیده و نیاز به استقراض را فزونی می بخشد، در حالی که در همان حال سهم واقعی سرمایه گذاری های ثابت و عمرانی دولت کاستی می گیرد. به این ترتیب، دور تسلسل استقراض - تورم - افزایش هزینه ها - استقراض، با دور تسلسل رکود - کمی درآمد عمومی - استقراض، در هم آمیخته و اقتصاد جامعه را به جانب گرداب می کشاند. بالاخره چه کسانی در قعر این گرداب گرفتار می مانند؟ پاسخ را با نیروی محرکه ای می توان جست و جو کرد که این گرداب را به چرخش می آورد: نبرد بی امان منافع متضاد اقتصادی. آنان که در این معرکه راه نجات را نمی دانند، آن ها که از پیش محکوم به فنا بوده اند، خواه ناخواه کشتی را به دست رهبران توانمند این گرداب مهیب خواهند سپرد. باز اوضاع را بشکافیم. دیدنی است.

درآمد های نفت و گاز مربوط به سال ۱۳۶۰، از رقم پیش بینی شده 1533 میلیارد ریال کم تر و علی رغم ارزان فروشی به حدود 1056 میلیارد ریال بالغ گردید. همان طور که اشاره شد، سرمایه گذاری های ثابت سقوط کرد و جای آن را هزینه های جنگ گرفت. در گزارش های بانک مرکزی هزینه های جنگ و هزینه های سرمایه گذاری ثابت به ترتیب حدود 300 و 700 میلیارد ریال برآورد می شود، در حالی که در گزارش نخست وزیر به مجلس مندرج در قانون بودجه سال ۱۳۶۱ (مأخذ: قانون بودجه سال ۱۳۶۱ مجلس شورای اسلامی)، این ارقام به 400 و 600 میلیارد ریال تغییر پیدا می کند. به هرحال نباید فراموش کرد که این رقم هزینه های جنگ تحمیلی رژیم به توده ها، به جز هزینه های جاری و پرسنلی و ارتش و سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی و امنیتی و به جز خسارات وارده به شهرها و پل ها و بنا و سوای خسارات وارده به تجهیزات ارتش می باشد. این هزینه ها فقط پرداخت های فوق العاده را شامل می شود.

بنا به لایحه بودجه سال ۱۳۶۱ کلی مالیات‌ها از ۵۴۴ میلیارد ریال پیش‌بینی شده، مسأله ۱۳۶۰ - که تنها مورد تحقق یافته و حتی افزایش یافته به شمار می‌آید - به میزان ۶۶۶ میلیارد ریال افزایش می‌یابد. در این میان، مالیات بر شرکت‌ها تنها نزدیک به ۱۴٪ افزایش می‌یابد. در حالی که مالیات بر درآمد ثابت می‌ماند. کلی مالیات بر درآمد، ثابت است لیکن سهم مالیات بر حقوق کاهش یافته و در عوض سهم مالیات بر مشاغل افزایش می‌یابد. اولی از ۹۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۰ به ۶۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۱ کاهش یافته و دومی از ۱۳ میلیارد ریال به ۴۰ میلیارد ریال افزایش می‌یابد. در اجرای این پیش‌بینی در سال جاری لایحه‌ئی در مجلس به تصویب رسید. بنا به محتوای این لایحه گویا قرار است مالیات بر درآمد مشاغل و مالیات بر حقوق به نفع کم درآمد‌ها و به زیان پردرآمد‌ها تعدیل شود. در این رابطه، مقامات معتقدند که گویا دولت حدود ۲۰ میلیارد ریال به نفع مستضعفین از دست می‌دهد (اطلاعات، ۲۴ آبان ۱۳۶۱، اظهارات معاون مالیاتی وزارت امور اقتصادی و دارائی)، ولی رقم تعدیل تنها به آن حد است که بخشی از فشار تورم بر درآمد‌های پایین را بکاهد. گوی مستضعفین را نمی‌توان آن قدر فشرده که نفس کشیدن را فراموش کنند. ثانیاً همین حاتم بخشی ۲۰ میلیارد ریالی که در واقع عبارت است از پایین آوردن اجباری دریافت‌ها از مالیات بر حقوق نسبت به سال قبل، نه تنها با منابع دیگر مالیاتی، که به انواع دیگری نیز جبران می‌شود، از یک دست داده می‌شود تا از دست دیگر پس گرفته شود. بهای آب و برق و گاز دائماً افزایش می‌یابد. از طرف دیگر، به بهانه برهم زدن آرامش محله‌های مخصوص سکونت، درب مغازه‌های غیرمجاز را گسل می‌گیرند و آن‌گاه با دریافت ارقامی از ۱۰ هزار تومان تا بیش از یک میلیون تومان دوباره آن را می‌کشایند، آن هم با حواز کسب. گویا اگر رضایت خاطر دولت جمهوری اسلامی جلب شود، دیگر نظم شهری به هیچ روی به هم نمی‌خورد.

مالیات بر واردات و مالیات بر مصرف و فروش در لایحه بودجه سال ۱۳۶۱ به شدت افزایش پیدا کرده است. اولی به میزان ۴۵٪ و دومی نزدیک به ۳۱٪، مالیات بر ثروت نیز افزایش یافته است که البته مبالغ رندانه‌گیری را تشکیل نمی‌دهد. گرچه مالیات بر فروش تقریباً شامل کالاهای ضروری فرودستان نمی‌شود، ولی مالیات بر واردات، از آن‌جا که دامن‌گیر کالاهای ضروری است - و در این باره در قسمت بعدی صحبت خواهیم کرد -، بر سطح زندگی مردم منعکس می‌شود. بسیاری از کالاهای مورد نیاز صنایع شامل صنایع کوچک و متوسط متعلق به سرمایه‌داران "مقبول"، در جهت توسعه صنعتی، آن چنان مشمول مالیات بر واردات نیستند که کالاهای مورد مصرف عامه مردم. این قبیل حمایت صنعتی تازگی ندارد. حمایت‌هایی که رشد اقتصاد ملی را هدف می‌گیرند اما کاسه دولت‌مندان را به زیان فقیر و ناکارائی توده‌ها پر می‌کنند. تازه، برخی از کالاهای واسطه‌ئی و مصرفی صنعتی هم که مشمول نرخ مالیات نسبتاً بالائی هستند، مستقیماً، چه بخواهیم و چه نخواهیم، در زندگی همگان وارد شده‌اند. از این قبیل اند شیر، لوله، قیچی، شلنگ، سیم، بست، دارو، مواد شیمیائی، رنگ، و غیره. اگر درآمد‌های نفتی نتوانند به طور قاطعی افزایش پیدا کنند و اگر تعهدات هزینه‌های جنگی و جاری به جای خود باقی بمانند - فرض‌هایی که احتمال وقوع‌شان بسیار بالاست -، آن‌گاه انتظار تورم و فشار بار مالیات‌ها، انتظار ناخوشایند دوران‌زنی نیست.

۶-وضع ارزی

از مدت‌ها پیش، وابستگی ایران به کالاهای خارجی یکی از وجوه مشخصه اقتصاد آن بوده است. بازار ایران، به خصوص با اتکا به درآمد‌های نفتی، محلی سودمند برای قبول سرریز تولید کالاهای مصرفی و سرمایه‌ئی امپریالیسم جهانی به شمار می‌آید. تا به حال افزایش روزافزون واردات، وقتی واردات ماشین‌آلات از رشد نسبی برخوردار شود، ظاهراً به این عنوان که وسیله‌ئی برای صنعتی کردن کشور است،

تسویه می گردید. پس از سقوط حکومت دکترا مصدق تا سال ۱۳۵۳ که سال افزایش چهاربرابر بهای نفت است، تراز پرداخت های خارجی ایران همواره از کسری موازنه ارزی - و به تعبیری، فزونی واردات بر صادرات، اعم از نفتی و غیرنفتی - رنج می برده است. پس از اصلاحات ارضی و همراه با رشد روزافزون مناسبات سرمایه داری وابسته در ایران، روز به روز اتکای کشور به مواد غذایی وارداتی از خارج افزون تر شد. هیچ دلیلی مبنی بر این که ایران باید از تأمین آذوقه خود دست بردارد و به تولید و صادرات کالاهائی بپردازد که در آن ها تخصص دارد، وجود نداشت. تخصص ایران از سوی سرمایه جهانی در صدور نفت خام تشخیص داده شده بود. بعدها البته تخصص جزئی در تولید کالاهای مصرفی بادوام در چارچوب صنایع مونتاژ نیز به آن افزوده شد. سیاست صنعتی کردن کشور با سیاست تولید کالاهای جانسین واردات یکی تلقی می شد و لذا درآمدهای نفت در بهترین وضع برای خرید کالاهای واسطه ای و سرمایه ای مربوط به چنین صنایعی صرف می شد. مازاد کشاورزی که زمانی وسیله تأمین بازار برای صنایع پیشه وری و تأمین خدمات شهری بود، به کلی از خاطره ها فراموش شد.

با افزایش درآمدهای نفتی، با آن که بر میزان واردات، شامل واردات کالاهای مصرفی و غیر مصرفی، به شدت افزوده شد، موازنه ارزی مازاد پیدا کرده به رقمی مثبت تبدیل گردید. واردات مواد غذایی به شدت فزونی یافته و مازاد جهانی - درآمد نفت - به کلی به جای مازاد کشاورزی نشست. موازنه ارزی که در واقع تفاوت میان دریافت ها و پرداخت های ارزی کشور است، در سال ۱۳۵۳ معادل ۵۰۷۶ میلیون دلار و در سال ۱۳۵۶ معادل ۲۰۱۴/۵ میلیون دلار بوده است. با آن که درآمدهای نفتی در این فاصله به شدت افزایش یافت، موازنه ارزی کاهش پیدا کرد. ولع مصرف و ولع توسعه صنایع وابسته و خرید سرسام آور تجهیزات نظامی از عوامل این تغییر به شمار می آمدند. در سال ۱۳۵۷ به علت کاهش نسبی صادرات نفت و به علت افزایش خروج سرمایه های خارجی و کاهش ورود این سرمایه ها و بالاخره به دلیل فرار سرمایه های داخلی به صورت ارزهای خارجی و علی رغم کاهش واردات، موازنه ارزی کل کسری پیدا کرده به رقم منفی ۵۷۹ - میلیون دلار تنزل یافت. در سال ۱۳۵۸، با کاهش واردات و افزایش مجدد درآمدهای نفتی، موازنه ارزی مجدداً به رقم مثبت تبدیل و برابر با ۵۶۵۱ میلیون دلار شد. در دو سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، اقتصاد ایران مجدداً با کسری در تراز پرداخت ها روبه رو شده است. گرچه میزان کسری در سال ۱۳۶۰ کم تر از سال ۱۳۵۹ بود (از ۶۵۰۴ - میلیون دلار به ۳۰۸۶/۵ - میلیون دلار رسید)، لیکن رقم کل واردات کماکان افزایش پیدا کرد. واردات ایران در سال ۱۳۶۰، بیش از ۱۵۰۰۰ میلیون دلار با پرداخت ارز و نیز بیش از ۳۰۰۰ میلیون دلار به صورت پایاپای - بیش تر در مقابل پرداخت نفت - بود. در نتیجه، در سال ۱۳۶۰ جمع واردات کشور بیش از ۱۸۰۰۰ میلیون دلار بوده است که در مقابل واردات سال ۱۳۵۹ - سال "حصار اقتصادی" - نزدیک به ۸۰۰۰ میلیون دلار فزونی دارد. روند افزایش یابنده واردات در سال ۱۳۶۱ نیز ادامه یافت و معاملات پایاپای نیز فزونی گرفت.

صادرات نفتی از نزدیک به ۲۱۰۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ و بیش از ۱۹۰۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۸، به حدود ۱۲۰۰۰ میلیون دلار در سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ رسید. صادرات غیر نفتی که در سال ۱۳۵۹ به بالاترین رکود خود یعنی ۶۲۸ میلیون دلار رسیده بود، در سال ۶۰ تقریباً به نصف تنزل کرد. کوشش برای افزایش صادرات نفت، سیاست روز جمهوری اسلامی شده است. از سیاست تبدیل نفت به مصنوعات و مواد پیچیده در داخل و سپس صادرات آن نشانی نیست. ایران مجدداً در صدور نفت خام و ورود آذوقه به اجبار تخصص پیدا کرده است. "نمی گذارند نانمان را در بیاوریم".

همراه با کاهش تولید کالاهای مصرفی و ناتوانی بخش کشاورزی از تأمین نیازهای خوراکی کشور و با توجه به بخش وسیعی از منابع ارزی که صرف خرید تسلیحات جنگی می شود، کسری موازنه ارزی در سال ۱۳۶۱ می تواند در درازمدت بزرگی را موجب شود. کم بود منابع ارزی، که از ناتوانی در فروش فراوان نفت،

حتی به شَمَن بَخْس، ناشی خواهد شد، فشارهای تورمی را فزونی خواهد بخشید. معمولاً تورم را یکی از علل ایجاد کسری در موازنه ارزی دانسته اند. در ایران علاوه بر این، کسری به نوبه خود تورم بیش تری را هم موجب می شود، چرا که این نشانه کم بود منابع ارزی برای تأمین کالاهای بسیار ضروری است. این هم یک دور تسلسل دیگر.

در سال ۱۳۵۹، نزدیک به ۲۸٪ از کل واردات به کالاهای مصرفی، ۱۶٪ به کالاهای سرمایه ثی و ۵۷٪ به کالاهای واسطه ثی و مواد اولیه اختصاص یافته است. این نسبت ها در سال ۱۳۵۶ به ترتیب عبارت بود از ۱۸/۵٪، ۲۷/۵٪ و ۵۴٪ (مأخذ، برای تمام آمارهای این قسمت: تحولات اقتصادی کشور ۱۳۵۰). با توجه به کرانی و کم یایی کالاهای مصرفی ساخت داخل پیش بینی می شود که نسبت های فوق در سال های ۶۰ و ۶۱ حفظ شده و یا حتی به نفع کالاهای مصرفی تغییر کرده باشند. این واقعیت که از نیمه دوم سال ۱۳۶۰ ثبت سفارش بخش خصوصی از محدودیت شدیدی برخوردار شده، نتیجه فوق را تغییر نمی دهد. به نظر می رسد سودهای کلان تجار واردکننده بخش خصوصی، این بار در میان اقشار دیگری از جامعه، که تشکیل دهندگان تعاونی های توزیع و یا دودره عمده فروشان و تجار داخلی و هم پالگی های رژیم هستند، تقسیم خواهد شد. شک نیست که بنا به ماهیت، حاکمیت جمهوری اسلامی شرکای جدید و نسبتاً زیادتری را برای این اضافه ارزش بادآورده خواهد یافت: سرمایه داران خوب فراوان تر از سرمایه داران بد هستند!

به هر حال حتی بهبود موقت در موازنه ارزی و امکان کسب درآمد نفتی بیشتر، اگر هم مشکلات ناشی از جنگ و امکانات تکنیکی و شرایط بازار جهانی اجازه دهند، باز برای این سرمست باده ناکافی است. بازسازی ها، راه انداختن صنایع مرده یا نیمه جان، نجات کشاورزی راگد، ساختن بنادر برای ورود حداقل ماشین آلات و کالاهای لازم، ایجاد تأسیسات نفتی برای استخراج و تصفیه و حتی صدور نفت خام بیشتر، و ازهم مهم تر ساختن یک سپاه نیرومند سرسپرده اسلام و مجهز به ادوات پیشرفته جنگی، به دریائی از ارز نیاز دارد و گرنه دیگر هیچ چیز قابل اتکائی باقی نمی ماند.



آه اگر آن دست پنهان بیرون بیاید. اگر به برکت "بخت کار ساز"، نفت فراوان فروش رود و نعمت فراوان به دست آید، دو تعهد اساسی در برابر بعثیون و در برابر ضد انقلاب، به کار، آن گاه گره ها گشوده خواهد شد. همه چیز ممکن است، حتی معجزه!

۱. کشاورز

سازمان وحدت کمونیستی

برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود
به کمک مالی نیاز دارد. کمک های خود
را از هر راهی که می تواند، به ما برسانید.